

نخبگان و شکل گیری گفتمان توسعه در ایران

دکتر مهدی رهبری

استاد یار علوم سیاسی دانشگاه مازندران

پست الکترونیک: mehdirazbari@yahoo.com

چکیده

مدرنیته مفاهیم اساسی و مشترکی را شامل عقل گرایی، تجربه گرایی، اومانیسم، علم گرایی، سکولاریزم و قانون گرایی در بر می گیرد که تمامی نحله‌ها و اندیشه های مدرن بدان‌ها باور دارند و بدین ترتیب تشکیل دهنده بنیادهای مدرنیته می باشند؛ اما در عرصه عمل، مدرنیته با دو چهره جداگانه بر سر تقدم و تاخر یا اولویت بندی هر یک ظاهر گردید که به ضرورت های تاریخی و سیر تحول جوامع و پیش زمینه های آن باز می گردد. در حالی که در چهره نخست مدرنیته حول محور «دموکراسی» قرار دارد، چهره دوم آن بر «توسعه» تاکید می ورزد که بسیاری از مواقع آنها را در مقابل یکدیگر قرار داده است. برای جوامعی که ساختارهای اقتصادی و اجتماعی نابسامانی دارند و برای جوامع در حال گذار، چهره دوم تجدد یعنی " توسعه " جلوه بارزتری داشته و در نهایت غلبه با این چهره بوده است. لذا جوامعی که بر این بعد از مدرنیته تاکید دارند، دستیابی به هر گونه پیشرفت و ترقی را مستلزم آماده نمودن شرایط آن به ویژه از بعد عینی می دانند که مهمترین آنها تمرکز قدرت و ثروت و مراکز تصمیم گیری در دست دولت، نظم، بوروکراسی، امنیت، وحدت ملی، ناسیونالیسم، عدالت اجتماعی و صنعتی شدن است. آنچه که در ایران سالهای ۱۳۲۰-۱۳۰۴ رخ داده است، غلبه چهره دوم مدرنیته بر چهره نخست آن یعنی دموکراسی بود که بنابر علل تاریخی و ساختاری، برای پایه گذاران آن از اولویت برخوردار بوده است. در این مقاله به نقش و علل استقبال نخبگان ایرانی به ویژه روشنفکران در شکل گیری گفتمان توسعه در سال ۱۳۰۴ در ایران خواهیم پرداخت که در واقع غلبه بر آرمانهای دموکراسی خواهی انقلاب مشروطیت بوده است.

واژگان کلیدی: سنت، مدرنیته، دموکراسی، استبداد، نوسازی، ناسیونالیسم، روشنفکری، نظام بین الملل.

مقدمه

شکل‌گیری گفتمان توسعه در جهان و غلبه آن بر چهره دموکراتیک مدرنیته امری مسبوق به تاریخ مدرن است که ناشی از ضرورت‌های تاریخی بوده است. آغاز شکل‌گیری این گفتمان که صرفاً "نماینده توسعه تلقی می‌شود به آغازین دوران شکل‌گیری مدرنیته باز می‌گردد که در شکل دولت مطلقه غالباً با سرکوب آزادیها همراه بود. (ازغندی، ۱۳۸۵: ۳۹-۳۳). دولت‌های درون گفتمان توسعه که در ابتدا از پشتیبانی وسیع مردمی و گروه‌های اجتماعی و سیاسی و به ویژه اقتصادی برخوردارند، سپس به علت گسترش خود رأیی و افزایش سرکوبها با مخالفت توده‌ای و نیروهای اجتماعی مواجه می‌گردند، همگی نمایندگان توسعه بدون دموکراسی محسوب می‌شوند. بنابراین منظور از گفتمان توسعه، گفتمانی است که درون آن غلبه با نیروهایی خواهد بود که تنها رسالت دولت را رسیدن به توسعه اقتصادی در درجه نخست و سپس توسعه فرهنگی و اجتماعی دانسته که این مهم از طریق تمرکز قدرت و افزایش توان دولت در مقابل دیگر نیروها تحقق می‌پذیرد.

ضرورت‌های تاریخی که سبب غلبه گفتمان توسعه بر دموکراسی شده‌اند، ناشی از عقب ماندگی ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌باشند. به عبارت دیگر ضرورت رفع بحرانهای اقتصادی، ایجاد امنیت اجتماعی و ثبات سیاسی که جزء نیازهای اولیه بشر برای تداوم حیات محسوب می‌شوند، دموکراسی را به نیازی ثانویه بدل می‌سازند که حتی آن را مانع دستیابی به توسعه می‌خوانند، چرا که طرفداران این گفتمان، دموکراسی را برای کشورهای عقب مانده، نا امن و بحران زده، همچون زهری می‌دانند که به بدن بیمار تزریق شود، لذا موجب بی‌ثباتی بیشتر، ایجاد مراکز قدرت متعدد درون یک کشور، تصمیم‌گیریهای چندگانه، درگیری‌های قومی، زبانی، نژادی، فرهنگی و سیاسی و در نهایت فروپاشی کشور خواهد شد. از دید آنان کمترین نتیجه‌ای که دموکراسی برای اینگونه کشورها می‌تواند در برداشته باشد، تأخیر در دستیابی به توسعه است؛ توسعه‌ای که مستلزم تمرکز قدرت و منابع، نظم، امنیت و توسعه اقتصادی است. لذا دموکراسی تنها برای کشورهایی که به سطحی از توسعه رسیده‌اند، قابل اجراست، نه برای کشورهای عقب مانده. بدین ترتیب، شکل‌گیری گفتمان توسعه، ناشی از ضرورت‌هایی است که مقدم بر دموکراسی محسوب می‌گردند. (Charls, 1988: 30-26) کشورهای چوچون انگلیس، آلمان، فرانسه، ژاپن و همه کشورهای اروپایی شاهد تسلط گفتمان توسعه بدون دموکراسی در

قرون ۱۶ الی ۱۹ بوده‌اند که در همه آنها با توجه به میزان توسعه یافتگی دارای شدت و ضعف متفاوت بوده است. (پوجی، ۱۳۷۷: ۱۴۱-۱۰۳)

در ایران نیز، انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ ش، در حالی به وقوع پیوست که با توجه به عقب ماندگی کشور و سلطه خارجی، جامعه ایرانی اعم از مردم و نخبگان که تجربه شکست گفتمان اصلاحات از بالا را که قبلاً" توسط دولتمردانی چون عباس میرزا، قائم مقام، امیر کبیر، سپهسالار و امین الدوله به اجرا درآمده بود، پشت سر گذاشته و در نتیجه به ضرورت دگرگونی های بنیادی پی برده بودند. این جنبش در مجموع سه هدف اصلی داشته است: ۱- تشویق مردم به مشارکت سیاسی و تعیین سرنوشت خود، ۲- ایجاد تحولات اقتصادی و اجتماعی در جهت جبران عقب ماندگی ها، ۳- ایجاد نظام سیاسی مقتدر و منسجم مرکزی. (بشیریه، ۶۹: ۱۳۷۸) آنچه در سال ۱۳۰۴ در ایران به وقوع پیوست، غلبه دو هدف اخیر از طریق نفی هدف نخست بوده است. شکل گیری دولت مطلقه در سال ۱۳۰۴ در ایران و یا همان غلبه گفتمان توسعه اقتصادی بر دموکراسی خواهی، محصول اجماع بخش بزرگی از نخبگان و جامعه بوده است. این امر خود ضرورت های ساختاری و تاریخی در رابطه با به تعویق افتادن عقب ماندگی، تحولات در عرصه جهانی و تحولات ایران پس از مشروطه که سبب ایجاد ناامنی و بحرانهای مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گشته بود، ناشی می شود.

در این مقاله به نقش نخبگان ایرانی در بنا نهادن گفتمان توسعه در سال ۱۳۰۴ و علل توجه و اولویت دادن آنها به این مساله خواهیم پرداخت. روشی ما برای تحلیل نحوه شکل گیری گفتمان توسعه در ایران، دو روش هرمنوتیکی و گفتمانی است. روش هرمنوتیکی کویتین اسکینر ما را در درک ماهیت مساله کمک می نماید. به تعبیر اسکینر برای فهم یک اندیشه، مهم این است که بفهمیم «مقصود مؤلف از آنچه گفته است» چیست. چه در آنچه مؤلف نوشته است قصدی نهفته است که معطوف به وضعیت عینی و فضای فکری مؤلف یا اندیشمند است. اسکینر معتقد است آراء یک اندیشمند را می توان با توجه به زمینه های زبانی و فکری که اندیشمند آرای خود را در آن مطرح می کند، پیدا کرد. از سوی دیگر، می توان به مقصود مؤلف از طریق تکنیک های زبان شناسی پی برد. اسکینر مشخصاً در این رابطه به «کنش های گفتاری» و وجه «مقصود رسان» آنها توجه دارد. منظور از کنش

گفتاری آن است که گوینده یا نویسنده با گفتن یا نوشتن کاری را انجام می دهد و در انجام این کار نیز قصدی دارد. این روش از طریق استفاده از اصول کنش گفتاری^۱ عملیاتی می شود. کنش گفتاری بخشی از قواعد عام زبانی^۲ است و بیانگر وجود قصدی در هر گفتار است. قصد گوینده نیز تنها از طریق دانستن فضایی که او در آن قرار داشته و زمینه‌ای که در آن این سخن رانده شده است قابل فهم است. بنابراین، برای فهم معنی یا پیامی که در یک گفتار یا نوشتار وجود دارد باید متن را چونان یک عمل ارتباطی از سوی نویسنده با عالم پیرامون او خواند. نویسنده از طریق این عمل ارتباطی قصد خود را که همانا بیان چیزی هست به انجام می رساند. بنابراین برای فهم یک اندیشه باید اول به پرسش‌ها و مجادلاتی که در عالم پیرامون وجود دارد توجه کرد. آنگاه مفاهیم و آراء اندیشمند مورد نظر را چونان «قصد پاسخ گفتن» به این پرسش‌ها و مجادلات فکری در نظر گرفت. در این میان توجه به تمایز میان «انگیزه» و «نیت» نیز با اهمیت است. به تعبیر اسکینر، «انگیزه» همان حالت «علت» را برای نوشتن دارد؛ یعنی اینکه نویسنده به خاطر چیزی، یا با توجه به یک ضرورت در عالم بیرون دست به نوشتن می زد. اما «نیت» او در «آنچه نوشته است» نهفته است. خواننده با فهم این «نیت» به فهم آنچه نوشته شده است دست می‌زند؛ بر این اساس معنا در «قصد» مؤلف از آنچه گفته نهفته است، و «چرایی» آنچه گفته است در انگیزه او. (skinner, 1988)

روش دیگر در این مقاله، تحلیل گفتمانی است. منظور از گفتمان «مجموعه‌ای از قواعد بی نام و نشان تاریخی است که در زمان و فضایی که دوران معینی را می‌سازد، و برای قلمرو اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی و یا زبانی مشخص، همواره وضعیت کارکرد بیانی را تعیین می‌کند» (Focault, 1972: 117). همچنین گفتمان «جریان و بستری است که دارای زمینه اجتماعی است. گفتمان عرصه ظهور و باز تولید قدرت و در عین حال نقد و مقاومت در مقابل آن است. گفتمان در منظومه تعاملات گفتمانی و در رابطه پیچیده با وضعیت اجتماعی و سیاسی و ... قابل فهم و تحلیل است.» (fairclough, 1991: 43-75)

-
1. Speech Act
 2. universal pragmatics

چهارچوب نظری

چهارچوب نظری این تحقیق به اندیشه ای باز می‌گردد که ابتدا بعد از رنسانس و در قرن هفدهم تحت عنوان رویکرد علمی ظهور کرد و سپس در قرون ۱۸ و ۱۹ تحت عنوان مکتب نوسازی و در شکلی رادیکال بعد از جنگ جهانی دوم تداوم و تکامل یافت. از ابتدای شکل‌گیری مدرنیته، متفکران غربی در راستای سیاست "غیریت‌سازی" با تقسیم جوامع به سنتی و مدرن و یا عقب مانده و توسعه یافته، نشانه‌هایی چون جهل، غیر عقلانی بودن، کل‌نگری، تقدیرگرایی، خرافه پرستی، اختلاط حوزه‌ها را به عنوان علائم جوامع عقب مانده شمرده و جوامع پیشرفته را نیز دارای علائمی چون عقلانیت، نظم، علم‌گرایی، اراده‌گرایی، تقسیم کار، دارا بودن اقتصادی پویا و شکوفا، صنعتی بودن دانسته‌اند. لذا به منظور جبران عقب‌ماندگی، ضرورت نوسازی و دگرگونی‌های ساختاری را برای جوامع سنتی توصیه نمودند که بعدها «مدرنیزاسیون» لقب گرفت.

آنان در بیان تفاوت و گسست اساسی و رادیکال بین جوامع قدیم و جدید از کلید واژه‌های خاص خود، ولی دارای مضامینی مشترک، استفاده کردند. مثلاً هنری مین از «انتقال از منزلت اجتماعی به قرارداد اجتماعی»، فردیناند تونیس از حرکت از جامعه مهر پیوند (گمنشافت)^۱ به جامعه سود پیوند (گزلشافت)^۲، امیل دورکیم از تفکیک و تمایز میان جوامع دارای همبستگی مکانیکی با جوامع دارای همبستگی ارگانیکی و تقسیم کار اجتماعی، وبر از انتقال از جامعه سنتی به جامعه مدرن و مارکس بر اساس شیوه تولید از انتقال از فئودالیسم به سرمایه‌داری سخن گفتند. کندورسه نیز «ایده ترقی» را مطرح نمود که در قرن نوزدهم مورد توجه متفکرانی چون سن سیمون، کنت، هگل، شلینگ، داروین و اسپنسر قرار گرفت. (سو، ۱۳۷۸)

به تدریج واژه‌های «رشد»، «ترقی» و «تکامل» به ویژه از علوم طبیعی استخراج شد و در مورد فرایند تغییر در جوامع بشری به کار رفت و تکامل‌گرایان اجتماعی و اثبات‌گرایان به روش تجربی توسعه تاریخی بشر را مرحله بندی کردند که مرحله بندی‌های کنت، مارکس و روستو در این رابطه معروف هستند. (قوام، ۱۳۷۴) سه ایده محوری ترقی بنا به تعبیر

1. Gemeinschaft

2. Gesellschaft.

ایگز عبارتند از: رشد بی وقفه دانش علمی و کنترل تکنولوژیک، تحول جامعه از یک نظم مبتنی بر امتیاز به نظمی مبتنی بر شایسته سالاری، و بسط و گسترش این اشکال مدرن تمدن به سراسر عالم (Almond, 1982: 58). این هر سه ایده در تئوری‌های جدید مربوط به نوسازی و جامعه صنعتی انعکاس یافته‌اند. نوسازی و اصلاحات در متن جوامع اروپایی و غربی عمیق، همه جانبه، ساختاری و رادیکال و حتی توأم با خشونت و انقلاب بود (مور، ۱۳۶۹). اما در سنت تکامل گرایانه و در چارچوب ایدئولوژی لیبرالیسم، مکتب نوسازی پس از جنگ جهانی اول به ویژه در برابر کمونیسم و بلوک شرق که به انقلاب دعوت می‌کرد، رویکردی مخالف انقلاب پیدا کرد و اصلاحات به جای انقلاب و برای جلوگیری از آن به جهان سوم معرفی و تجویز گردید. در واقع یک نوع ایدئولوژی نوسازی به ویژه از جنگ جهانی دوم از طرف دانشمندان علوم سیاسی و اجتماعی آمریکایی به جهان سوم ارائه شد که در ادامه همان ادبیات خوشبینانه قرن نوزدهم نسبت به ایده ترقی، یک توسعه تک خطی را به تقلید و تبعیت از مدل‌های غربی به جهان سوم تجویز می‌کرد و از این جهت ارزش گذارانه و هنجاری و حتی محافظه کارانه بود. در راستای همین جهت گیری‌های ایدئولوژیک و محافظه کارانه بود که مدرن شدن با غربی شدن مترادف گرفته شد و به جای تأکید بر دموکراسی به تدریج بر نظم و ثبات و نقش روشنفکران و نظامیان در نوسازی تأکید شد.

آنچه در گفتمان توسعه صورت پذیرفت، مطابق با تحولات جهانی و منطبق با تئوری‌های نوسازی بوده است که هدف عمده آنها «جبران عقب ماندگی» بود. دیوب نوسازی را عقلانیت خلاق دانسته و سه معیار برای آن ذکر می‌کند: ۱- استفاده فزاینده از منابع بی‌جان قدرت برای حل مشکلات و ارتقاء سطح زندگی بشر، ۲- تلاش‌های فردی و جمعی در جهت ایجاد و اداره سازمان‌های پیچیده، ۳- تغییر شخصیتی رادیکال و تغییرات وابسته به آن در ساختار و ارزش‌های اجتماعی جهت ایجاد و اداره سازمان‌های پیچیده (دیوب، ۱۳۷۷). توسعه نیز که بار ارزشی دارد و هدف و مقصد نوسازی و تغییرات اجتماعی را می‌رساند، نزد بسیاری از نویسندگان مترادف با صنعتی شدن گرفته شد (Kitching, 1989). ریگز با ترکیب سه مشخصه توسعه آن را فرایندی از تغییرات می‌داند که در آن سطوح انتخاب، تولید و انفکاک جامعه افزایش می‌یابد (Riggs, 1989: 160). دیوبد آپتر

در ۱۹۸۷ در کتابی تحت عنوان «بازنگری در توسعه» توسعه را کلی‌تر از همه دال بر انفکاک فزاینده ساختارهای اجتماعی دانسته و نوسازی را مورد خاصی از آن که طی آن ایده‌های مربوط به نوآوری و تکنولوژی پیشرفته جزء لاینفک نظم اجتماعی می‌شوند، می‌داند و سپس صنعتی شدن را مورد خاصی از نوسازی گرفته است. به نظر آپتر توسعه عبارت از بسط و گسترش انتخاب و دسترسی به طیف گسترده‌ای از جایگزین‌ها از طریق شبکه‌های نقش‌ها، طبقات و نهادها برای افراد و گروه‌ها می‌باشد. (Apter, 1987:16-17): دیوب توسعه اجتماعی را فراتر از توسعه اقتصادی گرفته و دارای دو مؤلفه اساسی می‌داند: رفع «نیازهای اساسی» بشر و «کیفیت زندگی». دادلی سیرز اقتصاددان معروف توسعه نیز سه معیار برای توسعه مطرح کرده است: رفع فقر، نابرابری و بیکاری (Seers, 1979:11-10).

تودارو دیگر اقتصاددان توسعه هم سه معیار اساسی در سه بعد فرهنگی، اقتصادی و سیاسی - اجتماعی برای توسعه مطرح کرده که به ترتیب شامل عزت نفس یا اعتماد به نفس، تأمین معیشت زندگی (یا رفع نیازهای اساسی در رابطه با غذا، مسکن، بهداشت و امنیت) و آزادی یا گسترش دامنه انتخاب می‌باشد. توسعه فراتر از رشد اقتصادی که تغییرات کمی را می‌رساند به نظر تودارو جریانی چند بعدی است که مستلزم تغییرات اساسی و تجدید سازمان و جهت‌گیری در مجموعه نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، در سطوح ملی و بین‌المللی و در ساختارهای نهادی، اجتماعی، اداری و سیاسی و در طرز تلقی و حتی آداب و رسوم، و باورهای مردم می‌باشد، به نحوی که هماهنگ با نیازهای متنوع اساسی و خواسته‌های افراد و گروه‌های اجتماعی و ملت‌ها، جامعه و جهان را از حالت نامطلوب زندگی گذشته خارج نموده و به سوی وضع یا حالتی از زندگی که از نظر مادی و معنوی «بهتر» است، سوق دهد (تودارو، ۱۳۶۶: ۱۳۸-۱۳۵). آمارتیاسن نیز توسعه را فرآیند بسط و گسترش آزادی‌های واقعی مردم تلقی می‌کند که خود آن آزادی‌ها به تعیین‌کننده‌های دیگری نیز بستگی دارند، نظیر ترتیبات اجتماعی و اقتصادی (مثلاً تسهیلات آموزشی و مراقبتهای بهداشتی) و نیز حقوق مدنی و سیاسی (مثلاً آزادی مشارکت در بحث و بررسی‌های عمومی) یا صنعتی شدن، پیشرفت تکنولوژی و نوسازی اجتماعی. به نظر او توسعه به نظر او مستلزم کنار زدن و محو عوامل اصلی اسارت و عدم آزادی است که عبارتند از: فقر، استبداد، فرصت‌های اقتصادی اندک و ضعیف، محرومیت اجتماعی

سیستماتیک، غفلت از تسهیلات عمومی و نیز عدم تساهل یا فعالیت بیش از حد دولت‌های سرکوبگر (آمارتیاسن، ۱۳۸۲: ۳۵-۲۳، ۵۱-۴۵، ۱۰۸-۹۹). آمارتیاسن جنبه محوری داشتن آزادی را در فرآیند توسعه هم به دلیل ارزش گذارانه و هم به دلیل کارایی و کارآمدی، می‌داند و عاملیت آزاد افراد و تواناسازی و تحقق قابلیت‌های افراد و آزادی سیاسی و کیفیت زندگی را در این راستا بسیار مهم ارزیابی می‌کند (آمارتیاسن، ۱۳۸۲: ۸۸-۸۳). با بررسی ادبیات نوسازی و توسعه، ابعاد، ویژگی‌ها و مؤلفه‌های آن، بایستی گفت که آنچه در گفتمان توسعه در ایران قرن بیستم، پس از سلسله قاجار و توسط پهلوی‌ها، رخ داد، مطابق با مدل نوسازی غربی، قبل از همه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را پیش زمینه‌ای برای توسعه سیاسی و رهایی از عقب ماندگی دانسته که در این خصوص با نفی تقدم توسعه سیاسی، اصلاحات از بالا و توسط نخبگان را حداکثر با حمایت و نه مشارکت مردم ممکن می‌داند. از این رو برنامه‌هایی چون صنعتی شدن، گسترش ارتباطات، دولت سازی، رفع بحرانهای هویتی به ویژه هویت ملی، وحدت ملی، امنیت ملی، آموزش همگانی، اقتصاد پویا، تقویت سرمایه‌داری و طبقات اقتصادی، برنامه ریزی صحیح برای رفع عقب ماندگی در اولویت قرار گرفته تا بتوان حداقل و در مرحله اولیه از وضعیت سنتی و عقب ماندگی رهایی یافته و موانع توسعه را از میان بردارد که در این زمینه نقش نخبگان و به ویژه روشنفکران و نظامیان اساسی است. (Pye, 1966).

یافته های پژوهش

پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان، پناهندگی شاه به روسیه و اعدام شیخ فضل الله، دوران جدیدی از جنبش مشروطیت شکل گرفت. در حالی که محافظه‌کاران درباری به سرکردگی محمد علی شاه و شریعت مداران نیز به رهبری شیخ فضل الله نوری از نظر سیاسی کاملاً شکست خوردند، و به نظر می‌رسید که با اتحاد میان متجددین و نوگرایان دینی، کشور راه ترقی را بی‌پیماید و به انواع عقب ماندگی‌ها و نارسایی‌ها و به ویژه انتظارات رو به رشد جامعه بحران زده پاسخ داده شود، کشور مسیری دیگر را پیمود که در نهایت شکل دیگری از استبداد و نظام سیاسی سرکوبگر را به وجود آورد که برخلاف

نظام‌های استبدادی سنتی گذشته می‌توان از آن به نظام استبدادی مدرن بر پایه‌ی چهره‌ی دوم تجدد یاد نمود (کاتوزیان، ۱۳۷۹).

گرچه پس از انقلاب مشروطه تضاد اصلی میان سنت و مدرنیته بوده که در نهایت به رویارویی شریعت‌مداران و نوگرایان انجامید، اما به تدریج میان دو چهره‌ی مدرنیته یعنی دموکراسی و توسعه‌چالشی آغاز شد که یکی از حقایق تئوریک و علمی مدرنیته نشأت می‌گرفت و دیگری (چهره‌ی دوم) از واقعیات عینی و ملموس، که مهمترین آنها عقب‌ماندگی‌های ساختاری، ناامنی‌ها، نارضایتی‌های اقتصادی و مداخلات خارجی بود (بشیریه، ۱۳۸۰: ۹۷-۱۰۰). بنابراین با وجود اتفاق نظر اولیه میان مشروطه‌خواهان بر سر لزوم دموکراسی و پارلماناریسم، غلبه‌ی نهایی با چهره‌ی دوم مدرنیته بود که در ابتداء از پشتیبانی اکثریت نخبگان ایرانی برخوردار بوده است. گفتمان توسعه در ایران بنا بر ضرورت‌های تاریخی در سال ۱۳۰۴ و با حمایت اکثریت نخبگان به ویژه روشنفکران جهت رفع نابسامانی‌های کشور شکل گرفت.

سوال اساسی که این گفتمان در صدد پاسخگویی و رفع آن برآمده است، مسأله **عقب‌ماندگی** بوده است. هم‌و غم نخبگان و کارگزاران توسعه نیز جبران عقب‌ماندگی بود. از نگاه آنها، عقب‌ماندگی عامل اصلی همه نارسایی‌هاست، لذا در صورتی که به رفع آن اقدام نشود، هرگونه تلاش دیگری بی‌فایده خواهد بود. احمد کسروی به این وضعیت در سالهای بین انقلاب مشروطیت تا روی کار آمدن رضا شاه چنین اشاره می‌نماید:

«همه ایرانیان با اندک بهره‌ای از آگاهی، از پیشرفت نکردگی کشور خود... اندوهناکند. سرچشمه این فرو افتادگی دردناک چیست؟ در آغاز این سده، اصلاحگران می‌توانستند ندا دهند که بیش‌ترین گناه بر خودکامگانی است که از نگهداری مردمان خویش در نادانی و تاریک اندیشی بهره‌ای گسترده می‌برند. اما پس از بیست سال از خیزش مشروطه، با نهادی پاک نمی‌توان همان پاسخ را داد. اکنون می‌دانیم که نه حکومت‌کنندگان بلکه حکومت‌شوندگان سزاوار بیش‌ترین سرزنش‌اند.» (Abrahamian, 1980:112).

از نگاه پایه‌گذاران گفتمان توسعه، برای جبران عقب‌ماندگی نیز می‌بایست توسعه اقتصادی را در درجه نخست و توسعه اجتماعی و فرهنگی را در درجات بعدی قرار داد.

در این باره گویا ترین مطلب را علی اکبر داور، نماینده آن زمان مجلس و بعدها وزیر عدلیه رضا شاه،^۱ بیان داشته است:

«اساس بحران ما اقتصادی است. همه پیشامدهای دیگر ناشی از آن بحران است... چه باید کرد؟ فکر نان. اساس خرابی کارهای ما بی چیزی است. ملت فقیر به حکم طبیعت محکوم به تمام این نکبت‌هاست. شما خیال کردید اصول حکومت ملل را با چند بند و اصل و ماده به حلق مردم مفلوک فرو می شود کرد. این بود که تمام سعی و توجهتان دنبال حرف آزادی و مساوات رفت و در ضمن خواستید این بساط مشروطیت کار فرنگ را به دست همت رجال دربار قدیم از قمش تپه تا دشتی و دشتستان پهن کنید! امروزه گویا جای تردید دیگر نباشد. دیدید که غلط رفتید و نتیجه حاصل نشد... به اعتقاد علمای از ما بهتران، طرز تولید ثروت اساس اخلاق و سیاست ملل دنیا است... اگر واقعاً میل دارید اوضاع عمومی اصلاح بشود، زندگانی اقتصادی را تازه و نو کنید... خلاصه، دنبال نان بروید آزادی خودش عقب شما می آید.» (داور، ۱۳۰۵: ۹-۸).

گرچه میزان آزادی‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در گفتمان توسعه بسته به نوع رژیم سیاسی (توتالیتر و اقتدارگرا)^۲ متفاوت است. (سیف زاده، ۱۳۷۳: ۲۴۰-۲۲۷)؛ اما آنچه که از اطمینان کامل بر خوردار بوده و نتیجه اولویت توسعه اقتصادی می باشد، عدم توجه به توسعه سیاسی و نهادهای دموکراتیک است. این امر نیز بیشتر به سابقه فعالیت احزاب و گروههای سیاسی در دوران پس از مشروطه باز می گردد که جو ناامید کننده‌ای را در خصوص آزادی‌ها به وجود آورده بود و در نتیجه جامعه و نخبگان را به لزوم برقراری نظم و امنیت به عنوان لازمه توسعه یافتگی هدایت نمود (آجدانی، ۱۳۸۶: ۱۶۴-۱۵۵). برای مثال عبدالرحیم طالبوف، از رهبران فکری مشروطیت، در اعتراض به این وضعیت، خطاب به دهخدا می نویسد:

«طهران کدام جانور است که در یک شب صد و بیست انجمن سیاسی زایید... من ایران را پنجاه سال است که می شناسم و هفتاد و یکم سن من تمام شده. کدام دیوانه در دنیا بی بنا عمارت می سازد؟ کدام دیوانه بی تهیه مصالح، بنا را دعوت به کار می نماید؟ کدام

۱. علی اکبر داور پس از بدبینی رضا شاه به وی خودکشی کرد.

۲. رژیم‌های توتالیتر رژیم‌هایی هستند که بر حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و خصوصی تسلط کامل دارند، درحالی که رژیم‌های اقتدارگرا، تنها بر حوزه سیاسی تسلط داشته و در سایر عرصه‌ها به دیگران آزادی عمل می دهند.

مجنون تغییر رژیم ایران را خلق الساعه حساب می‌کند... کدام پیغمبر می‌توانست پیشرفت سریع و باور نکردنی بیندازد که حسین بزاز یا محسن خیاط می‌خواهند بکنند؟» (طالبوف، ۱۳۷۲: ۲۹۰-۲۸۹)

طالبوف در ادامه می‌گوید:

«اگر واقعاً آزادی این است که هر کس هر فضولی می‌خواهد بکند، قطاع‌الطریق هر قافله‌ای را می‌خواهد بزند، الواط هر چه می‌خواهند بقاپد، اشرار بزند، بکشند، بچاپد، هر بی‌سوادى هرچه به خیالش بیاید از تهمت و افترا بنویسد و [غیره و غیره] به این بی‌لجامی و حوش و هرج و مرج دهشت‌انگیز می‌توان همدیگر را تهنیت گفت و چراغانی نمود؟» (طالبوف، ۱۳۷۲: ۳۰۳)

او سپس در خصوص عاقبت مشروطه می‌گوید:

«ایرانی تاکنون اسیر یک گاو دو شاخه استبداد بود اما بعد از این اگر اداره خود را قادر نشود به گاو هزار شاخه رجاله دچار می‌گردد. فاش می‌گویم که من این مسأله را بی‌چون و چرا می‌بینم...» (طالبوف، ۱۳۷۲: ۲۹۰)

حتی سید محمد طباطبایی، از رهبران مشروطه، که نسبت به تعداد انجمن‌ها، احزاب و گروه‌ها و دخالت آنها در سیاست و تندروی آنها معترض بود، اذعان می‌دارد:

«ما از حکومت شورایی و مشروطه محسنات شنیده بودیم. اگر نتیجه این است که مشاهده می‌شود، هیچ فایده نخواهیم دید. وظیفه سیاست است که از بی‌نظمی‌ها جلوگیری کند.» (هدایت، ۱۳۵۷: ۵۷)

در واقع گفتمان توسعه در ایران با تاکید بر توسعه اقتصادی در درجه نخست و توسعه اجتماعی و فرهنگی در درجه دوم، هدف اولیه خود را بیرون آمدن از وضعیت عقب ماندگی می‌دانست که چنین جنبشی از زمان عباس میرزا آغاز و همواره در بیان و نوشته های تحصیل کردگان از غرب برگشته و دیگر نویسندگان^۱ و فعالان سیاسی چون میرزا ملکم خان، میرزا فتحعلی آخوندزاد، میرزا یوسف خان مستشارالدوله، میرزا حسن خان مشیرالملک پیرنیا، میرزا محمدعلی خان نصرت‌السلطان دانش علی، میرزا عباسقلی خان

۱. در این زمینه می‌توان به سفر نامه‌ها و اندرزنامه‌های بسیاری اشاره کرد که توجه همگانی را به مساله عقب ماندگی ایران و لزوم توسعه یافتگی جلب نموده است.

ممتاز همایون، میرزا مصطفی خان منصورالسلطنه، میرزا عبدالرحیم طالبوف، میرزا آقاخان کرمانی، علی اکبر دهخدا، ملک الشعراء بهار، سلیمان میرزا اسکندری، سیدجمال الدین واعظ، محمد رضا مساوات، ملک المتکلمین، میرزا یحیی دولت آبادی، میرزا ابوالقاسم صوراسرافیل، سیدحسن تقی‌زاده، به جامعه عرضه گشته بود (آدمیت، ۱۳۵۶).

الگوی مورد نظر اکثریت این نخبگان غرب و غربی شدن معرفی شده است. چنین نگاهی به غرب با توجه به پیشرفتهای فزاینده آن در مقایسه با عقب ماندگی های موجود در ایران امری بدیهی تلقی می نمود. برای نمونه می توان به این قول ملک الشعراء بهار، در قصیده «پیام ایران» که باید علم غرب را به معدۀ شرق آورده تا آن را هضم کند و با تن خود انضماماً دهد توجه نمود که بیانگر رویکرد متجددان آن دوره است:

زغرب علم فراگیر و ده به معدۀ شرق که فعل ها ضمه اش با تن انضمام دهد

تجدد برای ملک الشعراء بهار و همفکران او مسأله مرگ و زندگی بوده است:

یا مرگ یا تجدد و اصلاح راهی جز این دو پیش وطن نیست

ایران کهن شده است سرا پای درماتش جز به تازه شدن نیست

عقل کهن به مغز جوان هست فکر جوان به مغز کهن نیست

ز اصلاح اگر جوان نشود ملک گر مرد جای سوگ و حزن نیست.

(بهار: ۲۸۷)

از این منظر رادیکالیسم ایرانیانی که اندکی بعد در سویس و فرانسه و بویژه در آلمان گردهم می آیند قابل توجه است. بیشتر از همه مجله «کاوه» چاپ برلن افکار این گروه را منعکس می کرد که توسط سید حسن تقی زاده، حسین قلی خان نواب و احمد علی سپهر (مورخ الوله) پس از جنگ جهانی اول تاسیس شده و گروههای دیگر در شهرهای دیگر اروپا از طریق آن با محفل برلن در تماس بودند. در واقع این مجله رهبری اصلی جریان روشنفکری حامی گفتمان توسعه را بر عهده داشته و پایه های تئوریک آن را فراهم می آورده است: «مسلك و مقصد (این مجله) بیشتر از هر چیز ترویج تمدن اروپایی بود در ایران، جهاد بر ضد تعصب، خدمت به حفظ ملیت و وحدت ملی ایران، مجاهدت در پاکیزگی و حفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض و خطرهای مستولیه بر آن و بقدر تصور تقویت آزادی داخلی و خارجی آن» (کاوه، ش ۱: ۳-۲).

برای اولین بار روشنفکران ایرانی که با مجله کاوه همکاری می‌کردند و جملگی عضو «کمیته ملیون ایرانی مقیم آلمان» نیز بودند، اندیشه خود را درباره تجدد به صورت یک مانیفست به قلم تقی زاده در شماره اول دوره دوم کاوه (۲۲ ژانویه ۱۹۲۰) اعلام داشتند: «قبول و ترویج بلا شرط و قید تمدن اروپا و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرهنگستان را بدون هیچ استثناء (جز زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی می‌شود و آن را وطن پرستی کاذب می‌توان خواند و اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی» (کاوه، ش ۱: ۲-۱). سرانجام، این شعار که «ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس». مدل نویسندگان مجله کاوه کشور آلمان بود و حتی پس از شکست آلمان در جنگ بین الملل اول باز هم معتقد ماندند که آلمان از لحاظ علم بالاترین فرهنگ اروپایی است.

در همین دوره کاوه مقاله «برنامه عمل برای مدرنیزاسیون»، مقاله «اصلاحات اساسی» و نیز مناظره‌ای تحت عنوان «شب و روز» را چاپ کرد. در این مقالات نویسندگان کاوه مهمترین مسائل آن روز ایران را به ترتیب اهمیت چنین ذکر می‌کنند: «۱- تعلیم و ترتیب عمومی و اجباری ۲- نشر کتب مفید و ترجمه کتب فرنگی و منتشر ساختن آنها؛ ۳- اخذ اصول و آداب و رسوم و تمدن اروپایی و قبول آن بلا شرط؛ ۴- ترویج فوق العاده و خیلی زیاد از انواع ورزش‌های بدنی به ترتیب اروپایی؛ ۵- حفظ زبان ملی یعنی فارسی از فساد ۶- اعلام جنگ بی امان بر ضد تریاک و وافور و الکل؛ ۷- جنگ بر ضد تعصبات جاهلانه و مساوات تامه حقوق پیروان مذاهب مختلفه؛ ۸- محاربه بر ضد امراض عمومی و مخصوصاً مالاریا، امراض تناسلی، سل، و امراض اطفال؛ ۹- حفظ استقلال ایران؛ ۱۰- آبادی مملکت بترتیب اروپایی و مخصوصاً داخل کردن ماشین؛ ۱۱- آزادی زنها و تربیت و تعلیم و تحصیل حقوق و اختیارات آنها ۱۲- جنگ شدید و آتشین بر ضد دروغ؛ ۱۳- جد و اهتمام در برانداختن صفت خبیثه اسباب چینی و «دیپلوماسی» که اخیراً بدبختانه در زیر این عنوان در ایران شایع شده؛ ۱۴- برانداختن رسم ننگین عشق غیر طبیعی که از قدیم‌الایام یکی از بدترین رذایل قوم ما بوده و از موانع عمده تمدن است؛ ۱۵- جنگ بر

ضد شوخی و هزل و مبالغه و یاوه سرایی و پرگویی و سعی در ایجاد خصلت جدی بودن در میان مردم و ۱۶- احیای سنن و رسوم مستحسنة قدیمه ملی ایران» (بهنام، ۱۳۸۲: ۱۱۱). این طرز تفکر در مقاله اصلاحات اساسی (دسامبر ۱۳۰۰/۱۹۲۱ش) شکل می‌گیرد و مقارن با تغییرات سیاسی مهمی در ایران سه اصل برای اصلاح فوری ایران پیشنهاد می‌شود: «۱- تعلیم عمومی ملت، عمومیت فوق العاده ورزش‌های بدنی؛ (کاو، ش ۴: ۲) ۲- استخدام فوری مستشاران فرنگی برای اصلاح ادارات دولتی و ملتی ایران و دادن اختیارات کافی و قدرت لازم به آنها و حمایت جدی از ایشان؛ (کاو، ش ۱۲: ۶) ۳- تقویت دولت مرکزی و فراهم آوردن اسباب دوام و استحکام آن و ایجاد امنیت محکم در مملکت به هر ترتیبی که ممکن شود تا سکون و فراغت بالای پیدا شده و هوا برای نقشه‌های اساسی اقدامات ملی صاف شود» (کاو، ش ۱۲: ۴).

کاظم زاده ایرانشهر نیز مجله «ایرانشهر» را در برلن منتشر می‌کرد و جمال زاده مجله «علم و هنر» را در لایپزیک. جوانان ایرانی مقیم برلن نیز در سال ۱۳۰۳/م ۱۹۲۴ ش مجله‌ای منتشر می‌کردند با عنوان «نامه فرنگستان» که راه کاوه را ادامه می‌داد و سرمقاله اول آن نشان می‌دهد که نویسندگان این مجله تا چه حد شیفته تمدن اروپایی هستند:

«ما همه جوانیم. ما همه امید زندگانی داریم. ما می‌خواهیم سالیان دراز با سر بلندی و افتخار بگذاریم. ما همه یک آرزو داریم و همه به طرف یک مقصود می‌رویم. سلطنت فکر جوان بر فکر پیر... ایران باید زندگانی را از سر گیرد. همه چیز نو باید گردد. ما ایران نو، مرد نو می‌خواهیم. ما می‌خواهیم ایران را اروپایی نمائیم. ما می‌خواهیم سیل تمدن جدید را به طرف ایران جریان دهیم. «ایران باید روحاً و جسماً، ظاهراً و باطناً فرنگی مآب شود.» (آرین پور، ۱۳۵۴: ۲۳۵)

حوالی سال ۱۳۰۰/۱۹۲۱ ش عده‌ای از دانشجویان بازگشته از غرب و برخی از اعضای پیشین محفل برلن، «انجمن ایران جوان» را در تهران تشکیل دادند و در آغاز کار، انجمن خاص جوانانی بود که در اروپا و امریکا تحصیل کرده به طرز تفکر و تمدن غربی‌ها آشنایی کافی داشتند. علی اکبر سیاسی - مؤسس انجمن - می‌نویسد:

«انجمنی تشکیل دادیم نخست به نام «سروش دانش» و اندکی بعد به نام «ایران جوان». بدین مناسبت که معتقد بودیم ایران پیر و فرسوده باید با قبول تمدن جدید از

نو جوان و نیرومند گردد... ما در آغاز کار عضویت انجمن را به جوانانی اختصاص دادیم که به طرز تفکر مغربی‌ها آشنایی داشتند و علت این اختصاص و انحصار این بود که افکار ما برای آن زمان ایران تند و انقلابی می‌نمود و بیم آن می‌رفت که جوانان دیگری که با افکار جدید آشنا و مانوس نبودند مراد ما را درست درنیابند و به جای اینکه برای پیشرفت مرام انجمن مدد برسانند مانع اجرای آن شوند یعنی یار شاطر نباشند بلکه بار خاطر گردند. اینکه می‌گویم ما افکار تند و انقلابی داشتیم مراد این نیست که به کلی خام و ناآزموده و به اصطلاح «جعفر خانهای از فرنگ آمده» بودیم بلکه بر عکس نسبت به سن خود از نیک و بدها و از زشتی‌ها و زیبایی‌ها و از بسیاری چیزها آگاهی داشتیم و این خود یکی از میان جمع ما یعنی حسن مقدم بود که نمایشنامه «جعفر خان از فرنگ آمده» را نوشت... این نمایشنامه را اعضای انجمن در سالن گراند هتل به روی صحنه آوردند.» (سیاسی، ۱۳۶۷: ۷۶-۷۷)

بنابراین با توجه به شکست‌های پی در پی و ضعفها و عقب ماندگی‌هایی که به فروپاشی کشور منجر شده است، همگی متجددین به لزوم اخذ تمدن غرب و نوسازی به منظور رهایی از چنین وضعیتی تاکید می‌نمودند و با توجه به سابقه حکومت قاجار، از براندازی آن و بنا نمودن حکومتی جدید با رویکردی متفاوت و نو دفاع نمودند. (بهنام و جهانگللو، ۱۳۸۲: ۱۹) برای مثال چنین همگرایی میان متجددین، در حمایت از تلاش‌های یکپارچه‌سازی و ملت‌سازی رضاخان، در نشست بین او، که در آن موقع رییس الوزراء بود، و اعضای انجمن تازه تاسیس «ایران جوان» در فروردین ۱۳۰۰ بیان روشنی می‌یابد. در جلسه‌ای که رضاخان اعضای انجمن را برای پی بردن به ماهیت و هدف سازمان آنان فرا خوانده بود، علی اکبر سیاسی، توضیح داد که آنها جوانان میهن پرستی هستند که از عقب ماندگی ایران در عذابند و آرزو دارند شکاف بین ایران و کشورهای اروپایی پر شود. رضاخان پس از مطالعه دقیق منشور این انجمن، به آنها اطمینان داد که آنچه آنها به زبان می‌آورند، او در عمل پیاده خواهد کرد. (سیاسی، ۱۳۶۷: ۷۶-۷۷)

آنها که شیفته تجدد و پیشرفت غرب بوده اند، در رابطه با «سنت» نیز، دیدگاهی انقلابی را مطرح می‌ساختند. برای نمونه از نظر این نویسندگان از جمله کاوه، «میان سنت و تجدد تقابل آشتی ناپذیری وجود دارد و به همین دلیل یا باید از تجدد روی

گرداند و به سنت‌ها تداوم بخشید یا تجدد را پذیرفت و سنت‌ها را فرو گذارد و در این راه به کلیه الزامات آن تن در داد.» (کاو، ش ۱۲: ۶) ایرانشهر نیز در راستای تفکر سکولاریستی می نویسد:

« بیداری و ترقی ایران مستلزم یک انقلاب فکری و دینی است و این انقلاب سه رکن دارد: تمیز دادن احکام و قوانین دین از خرافات و اوهام، تفریق امور شرعی از امور عرفی و مدنی، و موافق دادن احکام دین با مقتضیات ترقی و تمدن... دین محصول ایمان است و ایمان یک امر وجدانی و یک رابطه قلبی میان فرد و آفریدگار اوست... بنابراین دین نمی‌تواند هدف آمال ملی باشد.» (کاظم‌زاده ایرانشهر، ۱۳۹۳: ۱-۲)

از دیگر ویژگی‌هایی که می‌توان برای گفتمان توسعه بر شمرد، و مورد توجه و حمایت اکثریت نخبگان در آن دوره نیز قرار داشته است، مساله ناسیونالیسم می‌باشد. در واقع ناسیونالیسم بعدها و پس از شکل‌گیری گفتمان توسعه، به عنوان ایدئولوژی حاکم بر این گفتمان درآمده بود. در رویکرد ناسیونالیستی در ایران این دوره بر سه محور اصلی سنت ستیزی (گفتمان توسعه در ایران برنامه سنت ستیزی خود را در غالب اسلام ستیزی دنبال نمود)، بیگانه ستیزی (بیگانه‌های گفتمان توسعه در ایران غرب‌ها و بلوک شرق بودند) و وحدت ملی (وحدت زبانی، قومی و نژادی درون گفتمان توسعه در ایران با هدف حذف خرده فرهنگها بود) تاکید شده است. (Anderson, 1979: 15-95) یکی از ثوری پردازانی که نقش مهمی در شکل‌گیری تفکر ناسیونالیستی در ایران داشته است، حسین کاظم‌زاده ایرانشهر (۱۳۴۱-۱۳۶۲) می‌باشد که با تاسیس مجله «ایرانشهر» در اروپا، روشنفکران زیادی را گرد خود جمع نمود. او می‌نویسد: «ما ملیت را یگانه وسیله ترقی ایران می‌دانیم و آن را کمال مطلوب و نمایه آمال نژاد جوان و نوزاد ایران می‌شناسیم.» (کاظم‌زاده ایرانشهر، ۱۳۹۳: ۳۹) همچنین از نگاه وی:

« ملت ایران تنها به وسیله حفظ ملیت و ایرانیت خود می‌تواند به نوع بشر خدمت کند. لذا پیش از وحدت بشر و حتی پیش از اتحاد اسلام، به اتحاد ایران باید کوشید. در مملکتی که هر طبقه، طبقه دیگر را دشمن می‌شمارد، در جایی که در میان ۱۱۴ نفر وکیل که خلاصه یک ملت و نماینده افکار یک ملت باشند، هفت فرقه سیاسی تشکیل شده باشد، در مملکتی که درجه فهم اکثریت مردم از درک معنای شهر و

ولایت و مملکت بالاتر نرفته و لفظ ایران برای آنها یک معماست، دم از اتحاد بشر و اتحاد اسلام زدن منتهای درجه کوتاه نظری، بی عقلی و نافهمی است.» (کازم زاده ایرانشهر، ۱۳۹۳: ۴۲-۴۱)

محمود افشار نیز به عنوان یکی دیگر از روشنفکران، در «مجله آینده» که در آن روزها در تهران منتشر می‌شد، در این باره می‌نویسد:

«وحدت ملی امروز از اهم مسائل و حقایق بین‌المللی است. چه ما بخواهیم و چه نخواهیم در آینده ملت ما نیز در همین جریان سیاسی خواهد افتاد و این حقیقت یک روزی مدار سیاست ما خواهد گردید، همچنان که مدار سیاست غالب دول، مخصوصاً عثمانی (ترکیه) نیز گردیده است. هر سیاستمداری باید این را به خوبی بداند زیرا مسأله وحدت ملی حد مشترک میان سیاست خارجی و سیاست داخلی است.» (افشار، ش ۸: ۵۶۴-۵۶۳)

این مسأله که در شعر شعرای این دوره نیز آشکار است با درون‌مایه‌های ناسیونالیستی به اوج می‌رسد. وطن بزرگترین مایه الهام همه شاعران این دوره است. بهار:

وطنياتي با دیده تر می‌گویم
که وطن باز وطن باز در خطر است
با وجودی که در آن نیست اثر می‌گویم
ای وطن خواهان زنهار وطن در خطر است
(بهار: ۲۰۸)

دهخدا:

هنوزم زخردی به خاطر در است
به منقارم آن سان به سختی گزید
که در لانه ماکیان برده دست
وطن داری آموز از ماکیان (دهخدا: ۱۲۵)
و یا میرزاده عشقی پس از سفری به مداین و مشاهده خرابه‌های آن چنین می‌سراید:
آنچه من دیدم در این قصر خراب
پادشاهان را همه اندوهگین
بُد به بیداری خدایا! یا به خواب؟
دیدم اندر ماتم ایران زمین
ای خدا دیگر برس بردادمان
وعدۀ زرتشت را تقدیر کن
دید عشقی خواب و تو تعبیر کن

(عشقی: ۲۴۱)

این ویژگی آمیختگی ناسیونالیسم ایران به تاریخ ایران باستان، در سروده‌های عارف قزوینی نیز به چشم می‌خورد:

مراقومیت از زرتشت و گشتاسب بود به پیشانی باز این فخر از پیشینیان دارم
محکم

مسلمان یا که ترسا این دو در دستور ندارد فرق ز آن بیگانگی با این و آن دارم
ملیت (عارف: ۴۲۶-۴۲۵)

شکل‌گیری گفتمان توسعه در ایران با شکل‌گیری آن در برخی نقاط جهان همچون روی کار آمدن آتاتورک در ترکیه، موسولینی در ایتالیا و بعدها هیتلر در آلمان تقریباً همزمان بوده است. ویژگی این دولتها که همگی از دل دموکراسی‌های نیم بند بیرون آمدند، تمرکز گرایی، سرکوب سیاسی، اولویت اقتصاد و امنیت، یکپارچگی ملی، رویکرد ناسیونالیستی، مبارزه با سنت و معرفی آن به عنوان عامل عقب‌ماندگی، نظامی‌گری و جز آن بوده است. گرچه منشأ پیدایش این دولتها مقابله با کمونیسم و اندیشه‌های چپ از یکسو و جبران عقب‌ماندگی (فقر، بی‌عدالتی، نابرابری، ناامنی و...) از سوی دیگر بود، ولی ویژگی مشترک همه آنها علاوه بر موارد فوق، تاکید بر نقش دولت در مقابل سایر نیروهای سیاسی است (Hontington, 1973: 227-256).

ایران که قبل از روی کار آمدن دولت مطلقه در سال ۱۳۰۴ شباهت زیادی با وضعیت کشورهای آسیایی و اروپایی فوق داشته است و آن نیز از آسیب‌های دموکراسی‌های نیم بند برخوردار بوده است، نخبگان و در راس آن روشنفکران در صدد تاسیس دولتی کارآمد و نیرومند برآمدند. (سینایی، ۱۳۸۴) در طرح کلی روشنفکران ایرانی برای گذار به مدرنیت اثبات‌گرا، دولت مرکزی و مقتدر نیازمند یک شخصیت نیرومند، یک «فرمانروای مستبد روشن‌اندیش» بود که گذار به اصلاحات اثبات‌گرا را عملی سازد (وحدت، ۱۳۸۲: ۱۲۸). در مقاله‌ای در سال ۱۳۰۲ در مجله ایرانشهر، این فکر به صراحت بیان شد. آلجای افشار در این مقاله عقیده داشت یک پطر کبیر می‌تواند از «کمیته‌ها، جلسه‌ها، و کمیسیون‌ها» هزار بار مؤثرتر باشد. او مدعی بود که اکثر ایرانیان نمی‌توانند «حقیقت» مشروطه خواهی، جمهوری خواهی، و آزادی را درک کنند:

«من معتقدم که هیئت جامعه ایران درب خانه خود را جاروب نخواهد کرد، چراغ درب منزل خود را روشن نخواهد نمود، زباله حیاط خود را به دست سپور بلدیه نخواهد سپرد. یک نفر مصلح، یک دماغ منور و فکر باز لازم است که هر روز صبح به زور درب منزل ما را جاروب کند، چراغ کوچه‌های ما را به زور روشن کند، وضع لباس ما را به زور یکنواخت و یکره‌نماید، معارف ما را به زور اصلاح کند، از فتنه‌های مجلس ملی ما به زور جلوگیری نماید، دربار سلطنتی ما را به زور اصلاح و تصفیه کند، عملة خلوت آن را به زور از اشخاص منورالفکر بگمارد، مستخدمین بی هنر ادارات را به زور خارج نماید، چرخ ادارات را به زور به راه بیندازد، مداخلات روحانیون را در امور سیاسی و سیاسیون را در امور روحانی به زور جلوگیری نماید، مجلس شورا را به زور از اشخاصی انتخاب کند که فی‌مابین انستیتو پاستور و اسپتال و قهوه (خانه) را فرق بگذارند، قهوه خانه و شیر فروشی و بقالی و عطاری ما راهم به زور مرتب نماید. تحصیلات زن و مرد رابه زور وبا قوه سرنیزه و شلاق اجباری نماید، و همین طور از جمیع جهات از جزء و کل و از واضح و مکتوم حتی ساعات خواب و بیداری ما را خودش به زور معلوم کرده و بالاخره پرده اوهام را به زور از جلوی چشم ما رد نماید.» (افشار، ۱۳۰۳-۱۳۰۲: ۱۴۰-۱۳۹).

آلجای افشار مقاله خود را با این پرسش حزن آلود به پایان می‌برد که « اگر همانند لنین در روسیه و میکادو در ژاپن و کمال پاشا در ترکیه، کسی یافت نشود که به دردهای ما مرهم بگذارد و سعادت را به ما تحمیل کند، وای بر من و دل من.» (همان: ۱۴۰) گردانندگان کاوه نیز از « استبداد منور » دفاع می کردند و معتقد بودند: « همانطور که پطر کبیر در روسیه، میکادو در ژاپن و یا بیسمارک در آلمان برخلاف میل توده های مردم رفتار می کردند و لوازم ترقی و تجدد را در کشورهای خود جاری نمودند و مردم را طبق الگوهای تجدد تربیت کردند، در ایران نیز باید یک مرد مقتدر زمام امور را در دست گیرد و کشور را به سوی تجدد هدایت کند» (کاوه، ش ۹: ۳ و ۴). از دید آنها:

« اصلاحات پیشنهادی ما همان تعلیمات عمومی، استخدام مستشار خارجی و تلاش برای استقرار امنیت است. اما نخستین گام برای این اصلاحات، استقرار دولت متمرکز و نیرومندی است که باید آن را ایجاد و سپس تقویت نمود و نفوذ آنرا بسط و گسترش

داد. با این دید تا امنیت و ثبات در کشور برقرار نشود، نمی توان به هیچ اصلاح دیگری دست زد.» (کاوه، ش ۱۲: ۶)

سرانجام لازم به ذکر است که اگرچه اکثریت نخبگان و متجددین در فرایند شکل دادن به گفتمان توسعه، بر ضرورت تحقق چهره دوم مدرنیته بنا بر ضرورت های تاریخی تاکید داشته اند؛ اما هرگز هدف آنها اولاً نادیده گرفتن چهره دوم مدرنیته یعنی دموکراسی نبوده بلکه ضرورت توجه به آن را تنها در حال حاضر لازم نمی دانسته اند و به منظور دستیابی به توسعه، وجود دموکراسی و نهادهای دموکراتیک را تنها در وضعیت عقب ماندگی و فروپاشی اقتصاد و فرهنگ و سیاست کشور مانع می خواندند. در حالی که آنها معتقد بودند با رسیدن کشور به سطحی از توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و آماده شدن شرایط لازم، دموکراسی امکان تحقق خواهد داشت. ثانیاً منظور آنها از تقدم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و عدم اولویت دموکراسی، هرگز به معنای سرکوب سیاسی نبوده بلکه ممانعت از فعالیت علنی و مخرب احزاب، افراد و گروههایی بود که مانع از توسعه محسوب می گردند نه تمامی آنهایی که با نخبگان سیاسی حاکم و یا نظام سیاسی موجود مخالفت می ورزند. از سوی دیگر هدف نخبگان و روشنفکران ایرانی در شکل دادن به گفتمان توسعه، دولت محوری و نه شخص محوری بوده است. آنها خواهان دولتی کارآمد بوده اند که بتواند نظم، امنیت، توسعه، ثبات، بوروکراسی، برابری، عدالت، آموزش مدرن و جز آن را از طریق اختیارات فوق العاده ای که قانون در اختیار آن قرار می دهد و با همراهی نخبگان، برقرار سازد، نه دولتی که بر تصمیمات یک شخص بنا شده باشد. برای مثال سید حسن تقی زاده که در این دوران با تبعید به خارج از کشور به علت اتهام به مشارکت در قتل آیت الله بهبهانی در برلن مجله کاوه را که مهمترین نشریه تاثیر گذار در زمینه لزوم روی کار آوردن دولت مرکزی قدرتمند و افکار ناسیونالیستی بود، منتشر می ساخت، چنین می گوید:

«حصول این ثبات اوضاع، مبتنی و متوقف بر سه چیز است: نخست ثبات و قدرت و استحکام کامل حکومت مرکزی، دوم داشتن قوای تأمینیه منظم ... سوم داشتن میزانی معتدل از آزادی و حکومت ملی (به معنای دموکراسی) و حفظ آن» (تقی زاده، ۱۳۷۵: ۷۶).

او در دفاع از حکومت مطلقه قانونی نیز چنین می‌گوید:

«چنانکه در همین مملکت انگلیس، رئیس الوزراء فعلی تقریباً به اندازه هیتلر رئیس دولت آلمان قدرت دارد ولی این قدرت را یک مجلس ملی... به او داده و دائماً هم می‌دهند... و این نه از آن جهت است که کسی تصور کند مستر چرچیل واقعاً مرد کامل العیار بی عیبی است و بنابراین تغییر او یا ایراد به او لازم نیست... لکن چون رشد سیاسی و عقل مملکت داری در این ملت کم نیست همه تشخیص می‌دهند که در حالت حالیه وجود چنین شخصی در سرکار، یا یک شخص دیگری - هر که باشد - به طور ثابت و مقتدر ضروری است.» (تقی زاده، ۱۳۷۵: ۷۹)

در مجموع، به غیر از مقالاتی که در مجلات کاوه و ایرانشهر (منتشر در برلین) و آینده (منتشر در تهران) به تبلیغ ضرورت روی کار آمدن حکومت متمرکز جدید و توسعه گرا می‌پرداختند و از پادشاهی رضاخان حمایت می‌نمودند و به غیر از نوشته‌ها و سروده‌های شعرای مطرحی چون علی اکبر دهخدا، ملک الشعراء بهار و... که از ضرورت نظم و امنیت و توسعه کشور سخن می‌گفتند، نگاهی به ترکیب مجلس مؤسسان تغییر سلطنت قاجاریه به پهلوی که هیچ کس در آن رأی مخالف نداد، نشان دهنده استقبال بسیاری از نخبگان از تغییرات جدید و لزوم روی کار آمدن دولتی کارآمد با اولویت چهره دوم مدرنیته (توسعه محوری) می‌باشد. در میان اعضای مجلس مؤسسان که طیف‌های مختلفی در آن حضور داشته‌اند، می‌توان به بازرگانان برجسته و با نفوذ چون حاج محمد حسین امین‌الضرب و حاج محمدتقی بنکدار اشاره کرد که نقشی اساسی در انقلاب مشروطیت بازی کرده بودند. همچنین افزون بر سلیمان میرزا اسکندری سوسیال دموکرات‌های دیگری نیز در مجلس بودند. صادق صادق (مستشارالدوله دوم) به عنوان رئیس مجلس برگزیده شد. حاج محمد تقی بادامچی، از چهره‌های مطرح آذربایجانی، عضو مجلس بود. یکی دیگر از چهره‌های مشهور مشروطه خواه، میرزا مهدی ملک زاده پسر ملک المتکلمین مشهور بود. دو عضو مشهور و فعال کمیته آهن سید ضیاء، یعنی سلطان محمد خان عامری و عدل‌الملک (حسین دادگر) - که هر دو در کابینه سید ضیاء شرکت داشتند - جزو اعضای مجلس مؤسسان بودند. همچنین می‌توان به برخی از کسانی که به تازگی از اردوی مدرس جدا شده بودند از جمله شکر الله خان قوام‌الدوله، میرزا هاشم آشتیانی و سید

ابوالحسن حائری زاده اشاره کرد که در مجلس حضور داشتند. از زمینداران و افراد بانفوذ در استانها می‌توان از قوام الملک شیرازی، سردار فاخر (رضا حکمت)، مشارالدوله (نظام الدین حکمت)، علی اصغر حکمت، مرتضی قلی خان بیات، محمد خان معظمی، لطف الله لیقوانی، محمد ولی خان اسدی (مصباح السلطنه)، کسی که به امیر شوکت الملک (ابراهیم علم) بسیار نزدیک بود و در ۱۹۳۵ به اتهام آماده سازی قیام در مشهد در مخالفت با پوشیدن اجباری کلاه شاپوی اروپایی اعدام شد، یاد کرد. اقلیتهای مذهبی را چهره های بسیار مشهوری چون ارباب کیخسرو (زرتشتی)، الکس آقیان و الکساندر تومانیانس (مسیحی)، و حییم نماینده و رئیس جامعه کلیمیان که بعدها به اتهامات نامشخص به دستور شاه اعدام شد، نمایندگی می‌کردند. بیش از دویست و هفتاد نماینده، و بنابراین بسیاری از فعالان قدیمی طرفدار رضاخان، در مجلس حضور داشتند. داور، تیمورتاش، برادران بهرامی، رفیع، تدین، سید یعقوب (انوار)، رهنما، برادرش رضا تجدد و دیگران از جمله آنان بودند. رضا شاه هرگز، پیش و پس از آن، نمی‌توانست مدعی چنین پشتیبانی گسترده‌ای از سوی نخبگان با نفوذ کشور از خود باشد. به گفته کاتوزیان، بیجا نخواهد بود اگر این رویداد را با گرد همایی در دشت مغان در ۱۹۰ سال پیش که رسیدن نادرشاه به تاج و تخت را مشروعیت داده بود، مقایسه کنیم. (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲۱۵-۲۱۴).

با وجود حمایت گسترده از شکل‌گیری دولت کارآمد برای حل معضلات، اما آنچه در عمل، در ایران سالهای ۵۷-۱۳۰۴ توسط گفتمان توسعه صورت پذیرفت، چیزی جز نابودی نهادهای دموکراتیک، شخص محوری و سرکوب سیاسی گسترده خارج از مدار توسعه نبوده است. سرکوبی که به تدریج با افزایش قدرت شخص اول مملکت، به انزوا، تبعید، زندانی و کشتار روشنفکران منجر گردیده و در نهایت تنها به گردآوری نخبگان وابسته، جاه طلب و مطیع دور حکومت انجامیده است. بنابراین گفتمان توسعه گرچه با همراهی اولیه اکثریت نخبگان و تجدد طلبان شکل گرفت، ولی تنها به پیشبرد چهره دوم مدرنیته یعنی توسعه همراه با سرکوب سیاسی شدید منجر شده است.

نتیجه گیری

گفتمان توسعه در سال ۱۳۰۴ بر انبوهی از ویرانه‌های باقی مانده از ساختارهای تاریخی عقب مانده، ناکامی اصلاح طلبانی چون عباس میرزا و امیر کبیر، خرابه‌های به جا

مانده از عملکرد دودمان قاجاریه، انقلاب ناکام مشروطه، جنگ اول جهانی، استعمار، فقر، بی‌عدالتی، ناامنی، تجزیه ارضی و جز آن با حمایت اکثریت نخبگان بنا گردید. این دولت که می‌توان آن را به دولت‌های مطلقه اروپا در نخستین مرحله شکل‌گیری دولت در عصر مدرن تشبیه کرد، با ویژگی‌هایی چون تمرکز و انحصار در منابع و ابزارهای قدرت، تمرکز تصمیم‌گیری‌ها و مدیریت جامعه، ناسیونالیسم، ایجاد ارتش جدید و گسترش بوروکراسی، زمینه‌های اقدامات اساسی و اولیه به منظور دستیابی به توسعه را فراهم آورد و اقداماتی چون آموزش نوین، عرفی‌سازی جامعه، دولت‌سازی، صنعتی‌شدن، وحدت ملی در چارچوب حذف عشایر و قدرتهای محلی، زوال طبقات سیاسی و اقتصادی قدیم و جایگزینی طبقات جدید، تشکیلات نظامی، انحصار تجارت خارجی، بنا نهادن دستگاه قضایی جدید و عرفی، راهسازی و جز آن را در حد ابتدایی و محدود آن به انجام رساند. اما در حالی که بر قدرت حکومت و شاه در این دوران به تدریج افزوده می‌شد، به تدریج دوری نخبگان به ویژه روشنفکران که در تاسیس این دولت بدان کمک کردند نیز به اشکال مختلف قتل، زندان و تبعید هر روز بیشتر شده^۱ به گونه‌ای که در پایان عمر این دولت، جز نظامیان و سیاستمداران وابسته، فرد مستقلی اطراف شاه یافت نمی‌شد. به عبارت دیگر، نخبگان ایرانی که آرزوی دستیابی به کشوری متحد، توسعه یافته و دموکرات را در سر می‌پروراندند و از زمان عباس میرزا نیز در این باره تلاشهای خود را آغاز کردند، این بار بنا بر ضرورت‌های ساختاری و بحرانهای ناشی از عقب‌ماندگی‌های تاریخی و تحولات داخلی و خارجی، در صدد تاسیس دولتی برآمده اند که به آرزوهای آنها جامعه عمل ببوشاند، در حالی که به این نکته مهم به جز اندک افرادی، پی نبرده بودند که واگذاری همه قدرت به یک شخص و رای قانون و تضعیف نهادهای مدنی، به استبداد غیر قابل‌کنترلی منجر خواهد شد که در نهایت دامن همه آنها را خواهد گرفت؛ امری که در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۰۴ در ایران اتفاق افتاد.

۱. از جمله این افراد که در به قدرت رساندن رضا شاه نقش اصلی داشته‌اند، می‌توان به قتل تیمورتاش، علی اکبر داور، سردار اسعد و مظفر فیروز، زندانی و تبعید افرادی چون عبدالحسین دیبا، محمد علی فروغی، تقی زاده، محمد ولی‌خان اسدی، فرج الله بهرامی (دبیر اعظم)، حسین دادگر (عدل‌الملک)، سرتیپ محمد درگاهی، سر لشکر حبیب الله شیبانی، سر لشکر امان الله جهانبانی، برادران تجدد و رهنما، فرخی یزدی، ملک الشعرا بهار و ... اشاره کرد.

فهرست منابع

- فارسی:

- آدمیت. فریدون (۱۳۵۶)، *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار*، تهران: آگاه.
- آجدانی. لطف الله (۱۳۸۶)، *روشنفکران ایران در عصر مشروطیت*، تهران: اختران.
- آربلاستر. آنتونی (۱۳۸۵)، *دموکراسی، ترجمه حسن مرتضوی*، تهران: آشیان.
- آراین پور. یحیی (۱۳۵۴)، *از صبا تا نیما*، تهران: جیبی.
- افشار. محمود (۱۳۰۵)، «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران»، آینده، سال ۲، شماره ۸.
- افشار. آلجای (۱۳۰۲)، «معارف در ایران»، ایرانشهر، سال ۲، شماره ۳.
- ازغندی. علیرضا (۱۳۸۵)، *درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی ایران*، تهران: قومس.
- بشیریه. حسین (۱۳۷۹)، *درآمدی بر جامعه شناسی تجدد*، انتشارات نقد و نظر.
- بشیریه. حسین (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
- بشیریه. حسین (۱۳۷۸)، *جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران*، تهران: موسسه نشر علوم نوین.
- بهنام. جمشید (۱۳۸۲)، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران: فرزانه.
- بهنام. جمشید، جهاننگلو. رامین (۱۳۸۲)، *تمدن و تجدد (گفتگو)*، تهران: مرکز.
- پالمر. ریچارد (۱۳۷۷)، *علم هرمنوتیک*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.
- پوچی. جانفرانکو (۱۳۷۷)، *تکوین دولت مدرن*، ترجمه بهزاد باشی، تهران: آگه.
- تودارو. مایکل (۱۳۶۶)، *توسعه اقتصادی در جهان سوم*، ترجمه غلامعلی فرجادی، تهران: وزارت برنامه و بودجه.
- تقی زاده. حسن (۱۳۷۵)، *نامه‌های لندن از دوره‌های سفارت تقی زاده در انگلستان*، به کوشش ایرج افشار، تهران: فرزانه.
- داور. علی اکبر (۱۳۰۵)، «بحران»، آینده، سال ۲، شماره ۱.
- دیوب. اس سی (۱۳۷۷)، *نوسازی و توسعه*، ترجمه احمد موثقی، تهران: قومس.
- دوره روزنامه کاوه (۱۳۰۱-۱۳۰۰)، *برلین*، سال های اول و دوم.
- سیاسی. علی اکبر (۱۳۶۷)، *گزارش یک زندگی*، لندن: پاکا.
- سو. آلون. ی (۱۳۷۸)، *تغییر اجتماعی و توسعه*، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- سن. آمارتیا (۱۳۸۲)، *توسعه و آزادی، ترجمه حسن فشارکی*، تهران: وزارت امور خارجه.
- سینایی. وحید (۱۳۸۴)، *دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران*، تهران: کویر.
- سیف زاده. حسین (۱۳۷۳)، *نوسازی و دگرگونی سیاسی*، تهران: قومس.
- طالبوف. میرزا عبدالرحیم (۱۳۷۲)، *ایضاحات در خصوص آزادی*، در یحیی آریان‌پور، از صبا تا نیما، تهران: زوار.
- قوام. عبدالعلی (۱۳۷۴)، *نقد نظریه‌های نوسازی و توسعه سیاسی*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- کاتوزیان. محمدعلی همایون (۱۳۸۵)، *هشت مقاله در تاریخ و ادب معاصر*، تهران: مرکز.
- کاتوزیان. محمد علی همایون (۱۳۷۹)، *دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- کاظم زاده ایرانشهر. حسین (۱۲۹۳)، «*دین و ملیت*»، ایرانشهر، سال سوم، ش ۱ و ۲.
- مور. برینگتون (۱۳۶۹)، *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر دانشگاهی.
- مهدوی. عبدالرضا هوشنگ و نوذری. بیژن (۱۳۷۲)، *بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲-۱۳۲۰*، تهران: البرز.
- وحدت. فرزین (۱۳۸۲)، *رویارویی فکری ایران با مدرنیته*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- هانتینگتون. ساموئل (۱۳۸۱)، *موج سوم دموکراسی*، ترجمه احمد شهسا، تهران: روزنه.
- هدایت. حاج مهدی‌قلی (مخبرالسلطنه) (۱۳۷۵)، *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار.

-انگلیسی:

- Abrahamian. Ervand (1980), "*kasravi: the integrative nationalist of Iran*", in Elie kedourie and sylvia haim, eds: *Towards a modern Iran: studies in thought, politics and society*, London: frank cass
- Almond. Gabriel (1982), *A progress and its Discontents*, university of california press, berkly & london

- Anderson. Pery (1979) , *linages of the Absolutist state, london*: new left Books
- Apter .David.E (1987), *Rethinking Development*, stage publications. Ins, california
- charls.f.Andrian (1988), *Political Change in the Third World* , Boston: Allen & Unwin
- fairclough. Norman (1991), *language and power*, london and New York: longman
- focault. Michel (1990), *the Archaeology of knowledge*, translated by A.M. scheridan smith, New York, pantheon Bookes
- Hontington.Samuel (1973), *Political Order in Changing Sositeties* , Mass.colonial press Inc
- kitching. Gavin (1989), *Development and underdevelopment*, Routledge, newyork
- Osborne. Peter (1997) , "Modernity: *Transition from past to the present*", in the Black well companion to the cultural & critical theory, oxford: Blackwell
- O'Donnell. G (1973), Modernization and Bureaucratic- Authoritarianism: *studies in south American politics*, university of california, Berkly
- pye. L (1966), *Aspects of political Development*, Boston: little Brown
- Riggs. Fred.W (1989), "*Development*", in Giovanni satori, social sciences conceptes, sage publications, london
- Seers. Dudley (1979), "*the meaning of Development*", in David lehmann, Development theory: four critical studies, cass: london
- skinner. Quentin (1988) , *meaning and context*, princeton university press